



دانشگاه آزاد اسلامی  
واحد تهران مرکزی  
دانشکده حقوق

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)  
گرایش: حقوق بین الملل

عنوان:

بررسی حق تعیین سرنوشت در پرتو رأی مشورتی و نظریات انفرادی قضات دیوان بین المللی دادگستری  
در قضیه کوزوو

استاد راهنما:

دکتر ستار عزیزی

استاد مشاور:

دکتر حسن سواری

نگارش:

لیلی صمدی

تابستان ۱۳۹۱

## فهرست مطالب

صفحه

عنوان

.....	چکیده
۱.....	مقدمه

### بخش اول:

#### گذر تکاملی مفهوم "حق تعیین سرنوشت"

۷.....	فصل اول: روند توسعه و ماهیت حق تعیین سرنوشت
۱۱.....	گفتار اول: حق تعیین سرنوشت در اسناد بین المللی
۲۶.....	گفتار دوم: حق تعیین سرنوشت در رویه قضایی
۴۳.....	گفتار سوم: حدود حق تعیین سرنوشت
۴۶.....	گفتار چهارم: اشخاص ذینفع حق تعیین سرنوشت
۵۲.....	فصل دوم: تعامل حق تعیین سرنوشت خارجی و تمامت ارضی دولتها
۵۳.....	گفتار اول: حدود و دامنه استقلال و تمامت ارضی دولتها
۵۴.....	گفتار دوم: رویه دولتها در جنبش های جدایی طلبانه
۶۱.....	گفتار سوم: وضعیت کوزوو در پرتو حقوق بین الملل در چشم انداز تعیین سرنوشت و جدایی
۷۳.....	گفتار چهارم: مداخله بشردوستانه و تعیین سرنوشت

### بخش دوم:

#### بررسی استقلال کوزوو در پرتو رأی مشورتی دیوان بین المللی دادگستری

۸۳.....	فصل اول: بررسی نظریات کتبی و شفاهی دولتها در قضیه رأی مشورتی کوزوو
۸۴.....	گفتار اول: نظریات کتبی
۱۳۵.....	فصل دوم: بررسی رأی مشورتی و آرای انفرادی قضات

۱۳۹	گفتار اول: رأی مشورتی
۱۴۷	گفتار دوم: آرای انفرادی قضات
۱۶۸	نتیجه گیری
۱۷۲	فهرست منابع

## چکیده

اعلام استقلال یکجانبه کوزوو و بدون موافقت دولت مادر یعنی صربستان، حمایت دولت های غربی از این استقلال، برخورد متفاوت برخی دولت ها به موارد مشابه بویژه روسیه در اوستیا و آبخازیا، موضع سازمان ملل، موضع اتحادیه ی اروپا، موضع اغلب کشورهای در حال توسعه و درخواست مجمع عمومی از دیوان بین المللی دادگستری و صدور رأی مشورتی و اعلام مطابقت این بیانیه با موازین حقوق بین الملل، و همچنین آرای انفرادی قضات از جمله موضوعات مهمی است که در این نوشتار مورد مذاقه و بررسی قرار گرفته است. در واقع هدف این پژوهش بررسی حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت های غیر استعماری با توجه به رأی مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه کوزوو که بر مبنای تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه ای، اسنادی و منابع اینترنتی گردآوری شده است. به نظر می رسد رأی مشورتی کوزوو با وجود اذعان بر مضیق بودن و نپرداختن به ماهیت تعیین سرنوشت، همراه با لوایح دولتها و نظریات جداگانه و مخالف قضات، به امکان وجود برخی رهیافت های نوین ورای رویکرد سنتی موجود دلالت دارد. به طور کلی رأی دیوان از این رهیافت حمایت می کند که جدایی طلبی در حقوق بین الملل نه ممنوع است و نه مجاز شمرده می شود. دیوان در قبال موضوع جدایی یکجانبه در وضعیت غیر استعماری، رویکردی احتیاط آمیز و محافظه کارانه در پیش گرفت و با تکیه بر پاسخ به متن سؤال مطرح شده (قانونی بودن صدور بیانیه یکجانبه در حقوق بین الملل)، از بررسی حدود و دامنه حق تعیین سرنوشت در نظام حقوق بین الملل معاصر خودداری کرد. با این وجود متقن است که دیوان رهیافت مبنی بر ممنوعیت مطلق جدایی در وضعیت غیراستعماری را نمی پذیرد. و به نظر می رسد که در رأی مشورتی و در آرای جداگانه قضات از دیگر رهیافت ها حمایت بیشتری به عمل آمده است.

حق تعیین سرنوشت از طرفی دارای ارزشی والا و بنیادی است و از طرفی دیگر مبهم و چالش برانگیز. ارزشی والا بدان جهت که امروزه جهت دستیابی به اصول حقوق بشر، این اصل را بنیادی ترین، در این راستاء می پندارند و چالش برانگیز بدان جهت که در ظاهر امر تعریفی از این حق بدست نیامده و دامنه ی آن را پر از ابهام می دانند. افزون بر این، چگونگی اعمال این حق را تا جایی مشروع می دانند که با اصول تمامت ارضی و حاکمیت دولتها و دیگر موازین سنتی و نیرومند حقوق بین الملل در تقابل نباشد. و البته در حال حاضر که صحبت از این اصل می گردد و از زمان تصویب منشور ملل متحد و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت در منشور، مفهوم این اصل دستخوش دگرگونیهایی شده؛ دامنه ی آن گسترش یافته و از چگونگی اعمال آن برداشتهای تازه ای شده است.

با مرور تاریخی روند و منشاء شکل گیری تنش ها و خشونت های بعد از پایان جنگ جهانی دوم، یعنی بعد از فروپاشی امپراطوریهها، روند تدریجی پایان یافتن استعمار و حاکمیت یافتن سرزمینهای تحت استعمار و انقیاد بیگانگان، درمی یابیم که انگیزه ی این تنش ها، هدف تحقق حق تعیین سرنوشت می باشد. در واقع یکی از مهمترین مسأله هایی که قرن اخیر افکار عمومی جهان را به خود معطوف داشته است، حق تعیین سرنوشت ملت‌های دیگر است که زیر سلطه ی ملت های دیگر زندگی می کنند. ملت هایی که به صورت اقلیت های قومی و زبانی بر اثر جنگها و کشورگشایی ها ی حکومت های برده دار، فئودال یا عشیره ای به زیر سلطه ی ملت بزرگتری رفته اند. که با ظهور مناسبات سرمایه داری ملی، این ملت ها دیگر حاضر به زندگی به شیوه ی گذشته نیستند.

از طرفی، امروزه اصل حاکم بر جهان را ناهمگونی قومی، نژادی و مذهبی می دانند از آنجایی که تنها در ۱۴ کشور جهان وضعیت چند قومی حاکم نیست یا اقلیت قابل توجهی ندارد که در این میان فقط چهار درصد جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می کنند که تنها دارای

یک گروه قومی هستند. بنابراین همگونی قومی یک استثناء است. مطالعه ای در سال ۲۰۰۰، نشان می دهد که از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۷، حدود ۱۲۵ جنگ صورت گرفته است که ۸۰ مورد آن به نحوی مربوط به جنگ های قومی و مذهبی بوده است.<sup>۱</sup>

یکی از اهداف سازمان ملل متحد، آنچنان که در بند دوم ماده ی ۱ منشور آمده است توسعه ی روابط دوستانه میان ملت ها مبنی بر احترام به اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت ملت هاست. همچنین ماده ی ۵۵ منشور به همین امر اشاره دارد و ماده ی ۵۶ نیز در این خصوص تعهد اعضا به اقدامات مشترک و مستقل برای نیل به اهداف مندرج در ماده ۵۵، از جمله احترام به اصل تعیین سرنوشت می باشد.

اگر چه بیانیه جهانی حقوق بشر اشاره ای به تعیین سرنوشت ملتها با عبارات فوق ندارد ولی حق آزادی هر فرد را در زمینه های گوناگون به رسمیت می شناسد. در هر یک از دو میثاق بین المللی به سال ۱۹۶۶ در خصوص حقوق بشر نیز در ماده ی ۱، حق تعیین سرنوشت مردم صریحاً به رسمیت شناخته شده است. گذشته از قطعنامه ها و بیانیه های متعدد مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه های مربوط به استعمار زدایی و بیانیه سال ۱۹۷۰، در مورد روابط دوستانه و همکاری میان کشورها حاوی قواعدی است که در آنها احترام به حق تعیین سرنوشت ملت ها مورد تأکید قرار گرفته است. در واقع از دهه ی ۱۹۷۰، تعیین سرنوشت به مفهوم حاکمیت دموکراسی، رعایت حقوق بشر و تضمین حقوق اقلیت ها جهت گیری داشته است.

حق تعیین سرنوشت خارجی که ناظر بر تعیین هویت ملی است، حق استقلال در سطح بین المللی را به مردم اعطاء می کند در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی مربوط به نظام دولتی، اقتصادی، و اجتماعی در داخل مرزهاست و آنچه به مردم اعطاء می شود حق شرکت در ایجاد یا بازسازی نظم اجتماعی داخلی است. در واقع، وضعیت نامشخص بُعد تعیین سرنوشت

<sup>۱</sup>. امیدی، علی، "قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل"، مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، ش ۳۵، ۱۳۸۵، صص ۲۲۵-۲۵۰، ص ۲۲۶.

خارجی در حقوق بین الملل، مناظره و بحث و جدل سختی را می طلبد. جامعه ی حقوقی سابق «سنت گرایان»، تعیین سرنوشت را با حقوق بین الملل ناسازگار می دانند به دلیل اینکه تمام کشورها را با یک حق عضویت در سیستم بین المللی که قبلاً عضو بودند، استدلال می کنند. بر اساس این منطق، نمی بایست بوسنی، کوزوو و تیمور شرقی حق برخورداری از استقلال داشته باشند. دیگر پژوهشگران حقوق بین الملل استدلال می کنند که مفهوم حق تعیین سرنوشت هنوز یک هنجار حقوقی نگردیده است، اما با این وجه، مستلزم تشخیص و شناسایی است که در را بروی تعریف هنجار حقوقی می گشاید.<sup>۲</sup>

در دوره ی بعد از جنگ جهانی دوم "نظریه ی برابری"، غالب شد.<sup>۳</sup> ماحصل این تکاپوها و فعالیت های ملل متحد مابین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، استقلال ۷۰ سرزمین بود. از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین دیگر به استقلال رسیدند و استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ که البته جزو سرزمین های غیرخودمختار بود، و مورد استثنای وضعیت غیر استعماری، فلسطین است که البته جزو سرزمینهای اشغالی محسوب می گردد. به طور دقیق تر افزایش ۵۴ عضو ملل متحد در سال ۱۹۴۵ به ۱۴۹ در سال ۱۹۸۴ اساساً به دلیل سیاست استعمار زدایی<sup>۴</sup>، بوده است و ازدیاد آن از ۱۵۱ در سال ۱۹۹۰ به ۱۹۴ تا کنون به دلیل جدایی<sup>۵</sup>، صورت گرفته است. همانطور که ملموس است دوره ی استعمار و به تبع استعمارزدایی گذشته است. و امروزه تنش های قومی-ملی جدید در درون دولتها شکل گرفته است، در واقع از پایان جنگ سرد، درگیری و تنش های گروههای قومی با دولت ها به عنوان بزرگترین چالش موجود در برابر امنیت داخلی و بین المللی که در بیشتر نقاط دنیا سایه انداخته است، محسوب می گردد.

<sup>۲</sup> . J.spector,Samuel,"western sahara and the self-determination debate", VOLUME XVI:NUMBER 3,summer 2009,pp.33-43,para 10.

<sup>۳</sup> .Ibid,para 11.

<sup>۴</sup> .Decolonization.

<sup>۵</sup> .Secession.

آیا نظام بین‌المللی جهت پایان دادن به این تنش‌ها و برقراری هر چه بیشتر صلح و امنیت بین‌المللی می‌تواند با همان رویکرد سنتی با این چالش‌ها مواجه گردد؟ آیا با وجود اصل ناهمگونی قومی، نژادی و مذهبی حاکم بر جهان، جهت پایان بخشیدن به چنین چالش‌هایی می‌توان به سایر خواست‌های جدایی‌طلبانه مشروعیت بخشید؟ حدود و دامنه‌ی اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیراستعماری چیست؟ و بالاخره اینکه آیا رویکرد جدیدی از تعیین سرنوشت خارجی در حال ظهور است؟

این نوشتار در این راستا و با توجه به رأی مشورتی دیوان در خصوص کوزوو، بر دو بخش تقسیم‌بندی می‌گردد. با مروری بر حق تعیین سرنوشت به طور کلی در دوران موجودیت خود در بخش اول، به مورد جدید از این قضیه یعنی کوزوو در پرتو رأی مشورتی، لوایح کتبی و شفاهی دولتها و همچنین آرای انفرادی قضات در بخش دوم، می‌پردازد.

روش تحقیق: تحلیلی-توصیفی، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسنادی و اینترنتی.



بخش اول:

گذر تکاملی مفهوم "حق تعیین سرنوشت"

به یقین مفهوم حق تعیین سرنوشت<sup>۶</sup> همچون مفاهیم دیگر منشاء پیدایش خود را دارد. پیش از شکل گرفتن بار معنایی این مفهوم در متون حقوقی و بهترین نمود و ظهور بار معنایی این واژه در اسناد و کنوانسیونها و محافل حقوقی می توان در مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهی مردمان چه به طور فردی و چه گروهی در جوامع انسانی جستجو کرد. از طرفی مفهوم تعیین سرنوشت علی رغم کاربرد قابل توجه اش در تاریخ بین المللی، تابع تعریف دقیق و جامع نیست. با بررسی و ارزیابی مختصرش، آشکار می گردد که این مفهوم در دوره های تاریخی مختلف و برای اهداف مختلف با معانی مختلف به کار برده شده است. با این وصف، از آنجایی که در موقعیت ها و فرصت های تاریخی ویژه، معانی مختلفی از تعیین سرنوشت ارائه گردیده است، تصور این عقیده دشوار نیست مبنی بر اینکه تعیین سرنوشت در دنیای عملی جوامع انسانی در دراز مدت قبل از اینکه در چهارچوب نظریه توصیف گردد، وجود داشته است. بنابراین قابل استدلال است که حق تعیین سرنوشت به قدمت جوامع انسانی می باشد و اینکه یک مفهوم می تواند در برهه ای از تاریخ متوقف و در فرصتی دیگر دوباره با ابعاد جدیدتر کشف گردد.<sup>۷</sup>

---

<sup>۶</sup> . The Right to Self-Determination

<sup>۷</sup> . Theu, Bright, "The law of Self-Determination (secession in perspective): Way forward after Kosovo and southern sudan." (under the supervision of Assoc. Prof. DR. Ben Twinomugisha, At the faculty of law, MAKERERE UNIVERSITY, 30 OCT, 2009). Para. 14.

## فصل اول: روند توسعه و ماهیت حق تعیین سرنوشت

با حدود چهار قرن رویه‌ی عملی در خصوص اصل تعیین سرنوشت باید گفت که این ایده به هیچ وجه ایده‌ی جدیدی محسوب نمی‌شود. در واقع تاریخ طرح اصل تعیین سرنوشت مردم به نحوی که منجر به ایجاد دولت-ملت شود به صلح وستفالی در ۱۶۴۸ باز می‌گردد. با این حال در مورد مبدا و منشاء آن اتفاق نظر وجود ندارد.<sup>۸</sup> مفهوم تعیین سرنوشت که امروزه بعنوان یک اصل جهانی شناخته شده است، از بدو طرح آن، ابعاد مختلف سیاسی، اخلاقی و حقوقی داشته و از جنبه‌های مختلف به این موضوع پرداخته شده است.<sup>۹</sup> درست از همان موقع که استعمار و استعمارگرایی در سرتاسر تاریخ ثبت شده، معمول شده است، تعیین سرنوشت سیاسی برپایه‌ی حقوق فردی نیز مستند است، و از سوی دیگر از جانب مردم به صورت جمعی با اعتراض به این روند، به طرز وسیعی پاس داشته شده است. بین النهرین (عراق) و دولت شهرهای یونان، نمونه‌های قدیمی از این روند است.<sup>۱۰</sup>

بواسطه‌ی گسترش امپراطوری‌ها و ظهور امپریالیسم و توسعه مفهوم حاکمیت سیاسی بعد از معاهده‌ی وستفالی از طرفی و همچنین تعبیر ضرورت تعیین سرنوشت در طی انقلاب صنعتی و بعد از آن، گروه‌های زیادی از مردمان در تاریخ، جغرافیا، زبان و آداب و رسوم مشترک گرد هم آورد و شناسایی شدند. جهان شاهد ظهور چندین امپراطوری سنتی و اقلیمی چون عثمانی، روسی، اتریشی، وچینی بوده است. دانشمندان سیاسی اغلب رقابت در اروپا را در طی عصر مدرن بعنوان تعادلی از چالش در قدرت تعریف کردند. که با امپراطوری‌های استعماری از جمله اسپانیا و پرتغال و بعداً بریتانیا، فرانسه، هلند و آلمان نمود یافت. ناسیونالیسم به عنوان

۸. اخوان خرازیان، مهناز، "تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد"، مجله‌ی حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور ریاست جمهوری، شماره ۳۶، صص ۹۵-۱۴۲، ص ۹۶.

۹. J. Spector, Samuel, opcit, para 6.

۱۰. <http://en.wikipedia.org/wiki/Self-determination.Para.3>.

یک ایدئولوژی یکپارچه نه تنها بین قدرتهای رقیب، بلکه گروههایی که بنحوی در درون دولتهای بزرگتر احساس می کردند که زیردست هستند و یا از حقوق مدنی و سیاسی به ویژه حق رأی محروم هستند، بوجود آمد. تعیین سرنوشت در این وضعیت به عنوان واکنشی علیه امپریالیسم دیده می شد. چنین گروه هایی اغلب به دنبال استقلال و حاکمیت بر سرزمین بودند اما گاهی اوقات، درک متفاوتی از خودمختاری دنبال شده است و یا به دست آمده است.<sup>۱۱</sup> با این وجود به طرز ملموستر می توان به جنبشهای استقلال طلبانه یا نهضت های انقلابی در برابر محنت ها و ستم های تاریخی که انسان به صورت فردی و جمعی به واسطه ی سلطه ی دیگران متحمل شدند، اشاره کرد که بواسطه ی سرشت آزاده بودن انسان نهایتاً در اواخر قرن ۱۸، فریاد آزادی خواهی و استقلال طلبی انسان در جنگ های استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه بازتاب یافت.<sup>۱۲</sup> در واقع وقوع این دو واقعه ی تاریخی زمینه ساز ظهور اصل ملیتها در قرن هجدهم شد. طبق این اصل "مرزهای یک کشور باید منطبق با یک ملت باشد". اگر در یک کشور چندین ملت تجمع کرده باشند، این انطباق عملی نخواهد گردید. به عکس اگر یک ملت به چندین قسمت و جذب کشورهای مختلف شده باشد، آن ملت حق دارد در یک کشور به وحدت رسد.<sup>۱۳</sup>

---

<sup>۱۱</sup> Ibid.

۱۲. بیانیه استقلال آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ "مردم" را به عنوان عامل سازنده ی تاریخ ویژه خود معین و مشخص کرده و قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه نیز در عنوان چهارم خود اعلام کرده بود که ملت فرانسه "هرگز نیروهای خود را بر ضد آزادی هیچ مردمی به کار نخواهد برد".

در ۲۴ ژوئیه ۱۷۹۳، ماده ی ۲۵ قانون اساسی ژاکوبین (منظور قانون اساسی طرفداران دموکراسی در انقلاب فرانسه است.) اعلام می دارد: هنگامی که حکومت حقوق "مردم" را خدشه دارمی کند برای "مردم" و برای هر بخش از "مردم" شورش مقدس ترین حقوق و اجتناب ناپذیرترین تکلیف است.

( سرمدی عباسی، مهدی، "اصل حق آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود، مبانی تئوریک و مسائل عملی"، نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۲۱-۲۲۲، ص ۲ و پاورقی ش ۲۱).

<sup>۱۳</sup>. این نظریه بستر مناسب برای وحدت ایتالیا در سال ۱۸۷۰، استقلال کشورهای یونان در سال ۱۸۳۰، بلژیک در سال ۱۸۳۹، رومانی در سال ۱۸۷۸، بلغارستان در سال ۱۹۰۸، آلبانی در سال ۱۹۱۲ و غیره را فراهم آورد. (ضیایی، سید یاسر، "جدایی طلبی در حقوق بین الملل"، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال سیزدهم، ش ۳۲، بهار ۱۳۹۰، ص ۲۳۷).

همانطور که ذکر شد تعیین سرنوشت "خلق‌ها"<sup>۱۴</sup> بعنوان یک رویه علی‌الاصول در انقلابات آمریکا و فرانسه در قرن هیجدهم مطرح شد که به طور طبیعی با توسعه‌ی گروه‌های سیاسی، قومی، زبانی همراه بود، هر چند در ادبیات جاری ریشه‌های تاریخی این اصل را تا واپسین سال نخستین جنگ جهانی اول و بیانیه ۱۴ماده‌ای ویلسون می‌دانند. رئیس‌جمهور آمریکا در خطابه‌ی خود در جلسه‌ی ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ کنگره آمریکا، چند بار این اصل را در بیانیه‌ی چهارده‌ماده‌ای خود تکرار کرد. باور ویلسون از این اصل این بود که هر کسی حق دارد نوع حکومت خود را در چارچوب سرزمینی که قرار دارد، رها از سلطه‌ی بیگانگان انتخاب کند.<sup>۱۵</sup> البته در آن زمان برداشت کلی از این اصل، توجیه تجزیه امپراطوریهای شکست خورده در جنگ جهانی اول بود، این اصل سپس در اسناد دیگری چون منشور آتلانتیک و بیانیه یالتا خصوصاً در بخش مربوط به اروپا مورد تأیید قرار گرفت.<sup>۱۶</sup> بایستی ذکر کرد که، بلشویک‌ها نیز خاصه لنین، در همان زمان این ایده را با مفهومی متفاوت مطرح کردند.<sup>۱۷</sup> و البته نباید از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه غافل شد که در واقع این واقعه، عصر طلایی حق آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود است. در دوم نوامبر ۱۹۱۷، شورای کمیسرهای خلق «بیانیه خلق‌های روسیه» را صادر کرد و در آن برابری و حاکمیت خلقها، حق خلق‌ها به تعیین سرنوشت خود از جمله حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل، لغو امتیازات و محدودیتهای دارای ویژگی ملی و مذهبی و سرانجام گسترش آزاد اقلیتهای ملی و گروه‌های قومی را اعلام کرد.<sup>۱۸</sup> با این وصف، مفهوم تعیین سرنوشت در این دوره از دامنه‌ی محدودی برخوردار بود. جنبه‌ی حقوقی این مفهوم به

<sup>۱۴</sup> در این نوشتار با الهام گرفتن از نوشته‌های حقوقی در این خصوص و ترجمان واژه‌ی "people"، واژگان مردم، ملت، خلق بعضاً به کار برده می‌شود. که البته در ادامه‌ی بحث تعریف کامل آن در راستای تحول تاریخی، ارائه می‌گردد.

<sup>۱۵</sup> J. Spector, opcit, para. 6.

<sup>۱۶</sup> کلود آلبر کلییار، نهادهای روابط بین الملل، ترجمه، هدایت الله فلسفی، تهران، نشر نو ۱۳۶۸، ص ۱۷۳.  
<sup>۱۷</sup> کارل مارکس به ناسیونالیسم به عنوان شرط مقدم برای اصلاح اجتماعی و اتحاد بین المللی باور داشت. و لنین در این خصوص بر این باور بود که: "اشتباه است که حق تعیین سرنوشت را به معنی هر چیزی تفسیر گردد اما می‌تواند بعنوان حق حضور به عنوان یک کشور مجزا تعبیر گردد".

<http://en.wikipedia.org/wiki/Self-determination.P.2>.

<sup>۱۸</sup> سردی عباسی، همان منبع، ص ۳.

وسیله ی سه نفر از کمیته حقوقدانان جامعه ی ملل در ارتباط با جزایر آلاند مورد بررسی قرار گرفت و کمیته به این نتیجه رسید که این اصل یک قاعده ی الزام آور حقوق بین الملل به حساب نمی آید. و همچنین نظر مخالف خود را در باره ی هر گونه حق تجزیه طلبی مورد تأکید قرار دادند:<sup>۱۹</sup>

"حقوق بین الملل موضوعه، حق گروههای ملی برای جدا شدن از دولت موجود را به صرف تمایل آنها به رسمیت نمی شناسد. وجود یا عدم وجود حق بخشی از مردم یک کشور که از طریق همه پرسی و یا دیگر وسایل بتوانند آینده سیاسی خود را تعیین کنند تنها در اختیار دولت های متبوع آنهاست. اختلاف این دو کشور (فنلاند و سوئد)، در این موضوع، در شرایط عادی مسئله ای است که حقوق بین الملل آن را در صلاحیت داخلی یکی از آن دولت ها قرار می دهد. هر راه حل دیگری غیر از این، به نقض حاکمیت دولت می انجامد و خطر بروز مشکل و بی ثباتی را به دنبال خواهد داشت که منافع جامعه ی بین المللی را به خطر خواهد انداخت."<sup>۲۰</sup>

هنگامی که به متون و نوشته هایی که در مورد تعیین سرنوشت رجوع شود اکثریت قریب به اتفاق از مبهم بودن این مفهوم سخن به میان می آورند و یکی از عوامل چالش برانگیز این است که مشخص نیست "self" در اصطلاح تعیین سرنوشت به چه افرادی برمی گردد. در کنفرانس ورسای اگر چه در ابتدا توافق وجود نداشت که دقیقاً به چه کسانی اشاره دارد، تعیین سرنوشت را به اصل "ناسیونالیستی" یا نگرش قوم نگاری مرتبط دانستند.<sup>۲۱</sup> در واقع، در دوره ی پس از جنگ جهانی اول به تدریج مفهوم آزادی و ناسیونالیسم در حقوق بین الملل به صورت مفهوم حق تعیین سرنوشت ظاهر گشت. با کمی تعمق، ریشه ی اصلی این چالش و اهمیت مشخص

<sup>19</sup> .Report of International Committee of Jurists Entrusted by the council of the League of Nations with the task of giving on Advisory opinion upon Legal Aspects of Aaland Islands Questions League of Nations O.G.supp.3,at 5(1920).

<sup>20</sup> .Ibid,&..Antonio Cassese, Self-Determination of peoples:A legal Reappraisal,Cambridge University Press,1995,pp.28-29.

به نقل از کتاب "حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل"، ستار عزیز، ص ۳۵۳-۳۵۴.

<sup>21</sup> . J.Spector,para.6.

شدن این مسأله به تقابل همیشگی این اصل با اصل تمامت ارضی و واهمه‌ی حاکمیت‌ها از تجزیه‌طلبی و نقض حاکمیت دولت‌ها است. باید خاطر نشان کرد که در میثاق جامعه‌ی ملل نامی از حق تعیین سرنوشت برده نشد اما برای برخی سرزمینها نظام قیمومت قرار داده شد. در واقع «سیستم ماندا»<sup>۲۲</sup>، خود به دواصل اشاره داشت: اصل عدم الحاق و اصل رفاه و توسعه‌ی مردمی که هنوز خود قادر به اداره‌ی خود نیستند که به «مسئولیت مقدس»<sup>۲۳</sup>، نام گذاری شده بود.<sup>۲۴</sup>

اینکه "self" در مفهوم "self-determination" به چه طیفی از مردمان بر می‌گردد با توجه به هر دوره از تحولات بین‌المللی تأثیرگذار در این راستا، در ادامه بدان پرداخته خواهد شد با اذعان به این که حق تعیین سرنوشت با شواهد و دلالات موجود، در واقع به حق جمعی اشاره دارد، چون در اساس دارای ماهیت جمعی است.

با تعمق به رخدادها و رویدادها و تحولات متأثر از آن در خصوص حق تعیین سرنوشت، می‌توان به لحاظ وجه نهادینگی حقوقی (به‌طور ضمنی)، از بعد از جنگ جهانی اول و قرارداد ورسای به این نتیجه رسید که در این بستر زمانی، تعیین سرنوشت را می‌توان در محدوده‌ی مشروعیت دادن به تجزیه‌ی امپراطوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول و اعطای استقلال تدریجی به برخی از مناطق تحت قیمومت در چارچوب سیستم ماندا تعریف کرد.

### گفتار اول: حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی

در این گفتار به اسناد مختلف بین‌المللی که از جانب نهادها و ارکان‌های مختلف بین‌المللی به این مضمون اشاره شده است، می‌پردازیم.

---

<sup>22</sup> . Mandate.

<sup>23</sup> . Sacred trust.

<sup>24</sup> . ICJ Report 2004, para 70.

## بند اول: منشور سازمان ملل

همانطور که ذکر شد در میثاق جامعه ملل نامی از تعیین سرنوشت برده نشد هر چند مضمون سیستم ماندا به همین اصل اشاره داشت. و تا تشکیل سازمان ملل متحد تنها بار سیاسی به همراه داشت. طرح مقدماتی این اصل در مذاکرات تصویب منشور از منشور آتلانتیک در سال ۱۹۴۱ تا مذاکرات سانفرانسیسکو در ۱۹۴۴ با هدف پوشش دادن به سرزمینهایی بود که زیر یوغ آلمانها بودند و ادعای حاکمیت، خودمختاری و حیات ملی آنها مطرح بود و نه اقلیتهای قومی و نه مستعمرات چندان مد نظر بانیان این اصل نبود.<sup>۲۵</sup> اگر چه منشور سازمان ملل به صورتی محدود و کم به تعیین سرنوشت اشاره دارد اما در واقع بیان دکترین تعیین سرنوشت را ارائه داد. اصل تعیین سرنوشت به طور صریح برای اولین بار در ماده ی ۱(۲) و ۵۵ منشور آورده شد.<sup>۲۶</sup> البته دولت هایی بودند که بی میلی، انتقاد و یا شک خود را که در اصل به خاطر ترس از اینکه حق تعیین سرنوشت راه را برای ظهور جنبش های جدایی طلبی مساعد می کند، ابراز کردند.<sup>۲۷</sup> با این وجود منشور ملل متحد، تعیین سرنوشت را یکی از اهداف یا " علت وجودی"<sup>۲۸</sup> سازمان معرفی می کند. علاوه بر این اگرچه منشور را به شیوه ای تنظیم نساختند که ابزار موثر برای کاربرد و توسعه ی خود این اصل فراهم گردد، اما حق تعیین سرنوشت را بعنوان یک موضوع اصلی در سازمان جدید جهانی شناسایی کردند.<sup>۲۹</sup> لازم به ذکر است که

<sup>25</sup> . Cassese, opcit, p.37.

<sup>۲۶</sup> ماده ی ۱(۲):

"توسعه ی روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی".  
ماده ی ۵۵:

«با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تأمین روابط مسالمت آمیز و دوستانه بین الملل بر اساس احترام به اصل تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت، سازمان ملل متحد امور زیر را تشویق خواهد کرد...».  
<sup>۲۷</sup> بعنوان مثال، بلژیک به طرز قابل توجهی دیدگاه بسیار انتقادی داشت. نماینده اش تأکید کرد که این اصل، ایجاد اغتشاش می کند. و بیان کرد که هر کسی بر عمومیت برابری دولت ها نه مردم(خلق) اذعان دارد. و دولت کلمبیا در دیدگاه مشابه نگرانی خود را ابراز کرد که این اصل به نحوی دلالت بر حق کناره گیری(استقلال) یا تجزیه طلبی دارد و متعاقباً معادلی برای تأیید هرج و مرج بین المللی می گردد.

Cassese, opcit, p.39.

<sup>28</sup> . raisons d'être.

<sup>29</sup> . Ibid, p.38.



بیشتر یک کمیته ی فرعی مسؤلیت بررسی پیشنهاد و اصلاحات ارائه شده در دیمبارتن اکس از جانب دولت های مختلف را برعهده گرفت تا اصل تعیین سرنوشت را تفسیر کند. و کمیته مذکور به شیوه ی ذیل تفسیر خود را ارائه داد: الف) بیان آزاد و درست از اراده ی مردم، عنصر اساسی در تعیین سرنوشت است، و بایستی به طور واضح در منشور اعلام گردد؛ ب) این اصل با اهداف منشور از آنجایی که برحق خودمختاری نه جدایی تلویح گردد، مطابقت دارد؛ ج) این قاعده برای توسعه ی روابط دوستانه اساسی و موثر است که باعث تقویت صلح جهانی می گردد؛ د) این اصل خود به طور گسترده با ترکیبی ممکن از ملی گرایی گسترش می یابد اگر که مردم آزادانه حق انتخاب داشته باشند.<sup>۳۰</sup>

اشاره به تعیین سرنوشت در ماده ی ۱(۲) و ۵۵ منشور با فصول ۱۱ و ۱۲ که در خصوص سرزمینهای غیر خودمختار و سیستم قیمومت بین المللی است، تکمیل می گردد. ماده ی ۷۳ مندرج فصل ۱۱ منشور، توسعه ی خودمختاری در سرزمین های غیر خودمختار را بعنوان یک مأموریت مقدس توصیف می کند. ماده ی ۷۶ منشور مربوط به سیستم قیمومت است که سرزمینهای تحت قیمومت را به سمت خودمختاری یا استقلال سوق می دهد.<sup>۳۱</sup>

قابل ذکر است که در اصل در دوران جنگ دوم جهانی و در اوان سال ۱۹۴۱ ایالات متحده امریکا و انگلیس از حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اهدافی نام بردند که باید در پایان جنگ ترویج و تأمین گردد. در منشور آتلانتیک که به امضای چرچیل و روزولت رسید، طرفین بر سه نکته به عنوان مظاهر حق تعیین سرنوشت تاکید نمودند:

۱. تغییرات سرزمینی و انتقال بخشی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر باید با اعلام آزادانه خواست و تمایل مردم مربوطه انجام شود.

<sup>30</sup> .Ibid. p.40.

<sup>31</sup> . Kumbaro, Dajena: Final Report for North Atlantic Treaty Organisation Office of Information and Press, "The Kosovo Law Perspective: Self-Determination, Territorial Integrity And The Nato Intervention, 16 June 2001, p.11.

۲. همه مردمان حق دارند که خود نوع حکومت کشور محل سکونت خود را تعیین نمایند .

۳. حق حاکمیت و استقلال کلیه مردمانی که دارای استقلال بوده اند اعاده شود<sup>۳۲</sup>.

در حقیقت به نظر می رسد که تاکید دو رهبر بزرگ متفقین بر حق تعیین سرنوشت داخلی بوده است چه آنکه آنان بر آن بودند که با تأمین دموکراسی در کشورها، در آینده از روی کار آمدن حکومت‌های توتالیتری مانند آلمان نازی اجتناب شود همچنین ظاهراً تأکید بر قسمت و جنبه سوم حق تعیین سرنوشت ناظر به سرزمین‌هایی بود که در طول جنگ دوم جهانی به اشغال آلمان نازی و شوروی کمونیست درآمده بودند ( مثلاً جمهوری‌های بالتیک، لتونی، استونی و لیتوانی که به اشغال شوروی درآمدند و بدون رعایت خواست ساکنان آن سرزمین‌ها به آن کشور منضم شدند ). به عبارت دیگر منشور آتلانتیک را نباید به هیچ عنوان ناظر به حق سرزمین‌های مستعمره به کسب استقلال دانست. این امر طبیعی به نظر می رسد زیرا در همان دوران انگلستان دارای مستعمرات زیادی بود. مؤید این نظر آن است که چرچیل در تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس عوام انگلستان به صراحت اعلام نمود که « حق تعیین سرنوشت در مورد مردم سرزمین‌های مستعمره اعمال نمی گردد ( بویژه نسبت به هندوستان، برمه و دیگر بخش‌های امپراتوری بریتانیا ). بلکه تنها به اعاده حاکمیت، خودگردانی و حیات ملی به دولت‌ها و ملت‌های اروپایی اشاره دارد که زیر یوغ آلمان نازی قرار دارند.<sup>۳۳</sup> اما به نظر می رسد که چرچیل و روزولت به سرزمین‌های زیر سلطه شوروی نیز نظر داشته اند اما به دلیل آنکه هنوز کشورهای متفق در حال جنگ با آلمان بوده و شوروی متحد آنان بود، چرچیل از اشاره صریح به حکومت شوروی در مجلس عوام استتکاف ورزید<sup>۳۴</sup>.

---

<sup>۳۲</sup> عزیزی، ستار، «نقش مجمع عمومی در تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت»، مقاله ارائه شده در همایش نقش مجمع عمومی در تدوین و توسعه حقوق بین الملل، دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۹، ص. ۲.

<sup>۳۳</sup> همان منبع.

<sup>۳۴</sup> همان منبع.

در زمان تأسیس ملل متحد، هفتاد میلیون نفر از مردم دنیا، که تقریباً ۱/۳ جمعیت جهان را تشکیل می داد در سرزمینهای غیر خودمختار زندگی می کردند. از زمان تأسیس ملل متحد، هشتاد مستعمره استقلال خود را به دست آوردند و همه ی سرزمین تحت قیمومت نیز مستقل شد و یا آزادانه با دولت دیگری ادغام شدند.<sup>۳۵</sup> نکته قابل توجه این است که در منشور ملل متحد، کسب استقلال تنها برای « سرزمینهای تحت قیمومت » پیش بینی شده است، و « سرزمینهای تحت قیمومت » از « سرزمینهای مستعمره » جدا شده اند. در منشور برای « سرزمینهای تحت قیمومت » از « استقلال » و برای « سرزمینهای مستعمره » تنها از خودگردانی نام برده شده است. در خصوص سرزمینهای مستعمره، حق تعیین سرنوشت تنها به معنای « خودگردانی\* » است نه استقلال. از واژه خودگردانی در بند ب ماده ۷۳ منشور به عنوان یکی از تعهدات دولتها در برابر سرزمینهای غیر خودمختار استفاده شده است<sup>۳۶</sup> ( این گزاره با توجه به مفاد ماده ۷۶ منشور تقویت می گردد که در بند ب این ماده یکی از اهداف اساسی نظام قیمومت ( که متفاوت از نظام حاکم بر سرزمینهای مستعمره می باشد ) «...توسعه تدریجی سرزمینهای تحت قیمومت به سوی خودگردانی و استقلال...» نام برده شده است که نشان از این دارد که خودگردانی متفاوت از استقلال می باشد.<sup>۳۷</sup>

لازم به ذکر است که در منشور ملل متحد سه فصل به موضوع سرزمینهای فاقد حاکمیت اختصاص داده شد. در واقع، منشور، سرزمینهای فاقد حاکمیت را به دو دسته تقسیم کرده و برای هر کدام ترتیبات خاصی را مقرر نموده است:

#### الف : سرزمینهای تحت قیمومت

<sup>35</sup>.Cassese,opcit,pp.37-50.

\* Self-government.

<sup>۳۶</sup> ماده ۷۳ منشور :

ب- خودگردانی را توسعه دهند - آمل سیاسی سکنه را رعایت نمایند و برطبق اوضاع و احوال خاص هر سرزمین و مردم آن و بنابر مدارج مختلف پیشرفتشان آنان را در توسعه تدریجی موسسات سیاسی آزاد یاری کنند .

<sup>۳۷</sup>.عزیزی، همان منبع، ص.۴.

ب : سرزمینهای غیر خودمختار

سرزمینهای تحت قیمومت دارای سازوکار نظارتی خاص بودند. شرایط اداره این سرزمینها مطابق قرارداد قیمومت می بود و شورای قیمومت براساس ماده ۸۷ منشور اقدامات نظارتی خاص خود را انجام می داد. اما سرزمینهای غیر خودمختار فاقد نظام نظارتی خاصی بودند و ملل متحد نظارت بر اداره این سرزمینها را به شورای قیمومت نسپرده است.<sup>۳۸</sup>

در مجموع، منشور تا حدودی محتوی حق تعیین سرنوشت را توسعه می دهد و نسبتاً نقش اساسی در راستای حقوق بشر فراهم می سازد. اشاره به تعیین سرنوشت بعنوان اصلی مثبت در روابط دوستانه میان ملت ها و در ارتباط با حقوق برابر خلق هاست. بنابراین بایستی بعنوان اصلی که صلح جهانی بدون آن امکانپذیر نخواهد بود، تلقی گردد. اهم این متن، مفهوم جامع آن است که فاکتورهای استقلال را به ثبات و امنیت حقوق بشر مرتبط می سازد. البته این متن بعنوان یک کل، برحسب تعیین سرنوشت خارجی یا داخلی کامل نیست و بیشتر به یک اصل تا یک حق اشاره می کند. تعیین سرنوشت خارجی یا داخلی، حدود و دامنه ی این مفهوم در کلیت آن است که در قسمتهای دیگر این نوشته بدان پرداخته می شود.

هر چند ورود ادبیات تعیین سرنوشت در منشور، اولین حرکت در راستای حقوقی کردن این اصل و خارج ساختن از وجه صرفاً سیاسی می دانند، با این وصف، کاسسه معتقد است که پس از شناسایی حق تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد باز هم اصل یاد شده بیشتر ویژگی سیاسی داشت تا حقوقی؛ اما دگرگونیها در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به شناخته شدن این اصل در حقوق بین الملل کمک کرد و سرانجام پس از تدوین و تصویب میثاقهای بین المللی و حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بود که به عنوان یک قاعده ی بین المللی پذیرفته شد.<sup>۳۹</sup> که البته در این میان عملکرد عمومی در تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت را

<sup>۳۸</sup>. عزیزی، همان منبع، ص ۵.

<sup>۳۹</sup>. Cassese, opcit, p.37.